

استیون پینکر

ترجمه‌ی

بهزاد سروری، دانیال قارونی

لوچ سپرد
چند
انکار مدرن ذات بشر

کتابخانه
نشر نگاه معاصر

این کتاب ترجمه‌ای است از:

THE BLANK SLATE

The Modern Denial of Human Nature

Steven Pinker

Penguin Books. ©2002.

فهرست

پیش‌گفتار ۹

بخش اول: لوح سپید، وحشی نجیب، و شیخ در ماشین ((۱۱۵))

فصل یکم: نظریه‌ی رسمی	۱۹
فصل دوم: خمیر بازی	۲۶
فصل سوم: آخرین دیواری که بغلتد	۴۰
فصل چهارم: مردارخواران فرهنگ	۶۹
فصل پنجم: واپسین سنگر لوح	۸۳

بخش دوم: ترس و نفرت ((۱۱۳))

فصل ششم: دانشمندان سیاست‌زده	۱۱۵
فصل هفتم: تثلیث مقدس	۱۲۹

بخش سوم: ذات انسان با سیمایی انسانی ((۱۴۳))

فصل هشتم: هراس از نابرابری	۱۴۷
فصل نهم: هراس از کمال‌ناپذیری	۱۶۵
فصل دهم: هراس از جبرگرایی	۱۷۹
فصل یازدهم: هراس از پوچ‌گرایی	۱۹۱

بخش چهارم: خویش را بشناس ((۱۹۹))

فصل دوازدهم: ماس با واقعیت	۲۰۱
فصل سیزدهم: ورای فهم ما	۲۲۳
فصل چهاردهم: ریشه‌های بسیار رنج‌های ما	۲۴۴
فصل پانزدهم: جانور متظاهر	۲۷۱

بخش پنجم: بحث‌های داغ ((۲۸۳))

فصل شانزدهم: سیاست	۲۸۵
فصل هفدهم: خشونت	۳۰۶

فصل هجدهم: جنسیت ۳۳۴
 فصل نوزدهم: کودکان ۳۶۷
 فصل بیستم: هنر ۳۹۶

بخش ششم: صدای گونه ((۴۱۵))

ضمیمه: فهرست دونالد براون از جهان شمول‌های انسان ۴۲۹
 منابع ۴۳۵
 یادداشت‌ها ۴۶۹
 نمایه ۴۹۷

پیش‌گفتار

«باز یک کتاب دیگر درباره‌ی طبیعت و تربیت؟ مگر واقعاً هنوز کسی پیدا می‌شود که ذهن را لوحی سپید بدانند؟ مگر ممکن است افرادی که مثلاً بیشتر از یک فرزند داشته‌اند، یا رابطه با جنس مخالف را تجربه کرده‌اند، یا دیده‌اند که کودک انسان زبان را فرامی‌گیرد اما حیوان خانگی نه، انکار کنند که انسان‌ها با استعدادها و گرایش‌های ذاتی به دنیا می‌آیند؟ واقعاً هنوز از ثنویت ساده‌انگارانه‌ی ذات / محیط گذر نکرده‌ایم؟ هنوز در نیافته‌ایم که هر رفتاری نتیجه‌ی برهم‌کنش میان ذات و محیط است؟»

زمانی که طرح خود برای نوشتن این کتاب را با همکارانم در میان گذاشتم با چنین واکنش‌هایی روبرو شدم. البته در نگاه اول، چنین واکنش‌هایی چندان هم بی‌راه نیست. شاید جدل بر سر طبیعت و تربیت واقعاً مخاطمه یافته باشد. کسانی که نوشته‌های مدرن در باب ذهن و رفتار را خوانده‌اند، با این دست مواضع بینابینی آشنا هستند:

- اگر خواننده به این نتیجه رسیده است که یکی از دو تبیین ژنتیکی یا محیطی برنده است و دیگری بازنده، ما رسالت خود در معرفی یکی از طرفین را به درستی به انجام نرسانیده‌ایم. بسیار محتمل است که این کوتاهی ما هم ریشه‌های ژنتیکی و هم ریشه‌های محیطی داشته باشد. میزان تأثیر هر کدام چقدر است؟ در این مورد کمی تردید داریم؛ شواهد تا به این لحظه اجازه نمی‌دهد تخمینی ارائه کنیم.
- این یکی از آن کتاب‌هایی نیست که می‌گویند همه چیز ژنتیکی است: چنین نیست. محیط هم به قدر ژن‌ها اهمیت دارد. آنچه کودکان در دوران رشد خود تجربه می‌کنند به قدر آنچه با خود به دنیا می‌آورند حائز اهمیت است.
- حتا در مورد رفتارهای توارث‌پذیر هم یک فرآیند تکوین طی می‌شود، بنابراین حتا در چنین مواردی هم محیط اثرگذار است... فهم مدرنی که از چگونگی به ارث رسیدن فنوتیپ حاصل شده است بر اهمیت هر دوی شرایط ژنتیکی و محیطی صحه می‌گذارد، از این رو سنت‌های فرهنگی - همان رفتارهایی که فرزندان از روی والدین‌شان تقلید می‌کنند - با احتمال بالا نقشی کلیدی ایفا می‌کنند.
- اگر نمونه‌های بالا را شواهدی دال بر این‌که بحث طبیعت-تربیت پشت سر گذاشته شده گرفته باشید، کمی زود قضاوت کرده‌اید. این نقل قول‌ها متعلق به شماری از جنجالی‌ترین کتاب‌های سال‌های اخیرند. اولی برگرفته از منحنی زنگوله‌ای اثر ریچارد هرنشتاین و چارلز موری^۱ است و استدلال می‌کند که تفاوت میانگین ضریب هوشی سیاه‌پوستان و سفیدپوستان آمریکایی هم علت ژنتیکی دارد و هم علت محیطی^۱. دومی برگرفته

i. The Bell Curve by Richard Herrnstein and Charles Murray

از مفروضات تربیت اثر جودیت ریچ هریس^۱ است و استدلالش آن است که در شکل‌گیری شخصیت کودکان، افزون بر محیط، ژن‌هاشان نیز دخیل است، بنابراین شباهت‌های میان والدین و فرزندان ممکن است به واسطه‌ی اشتراک ژن‌های آن‌ها باشد و نه صرفاً تربیت والدینی^۱. سومی برگرفته از تاریخ طبیعی تجاوز اثر رندی تورنهییل و کریگ پالمیر^۲ است و استدلال می‌کند که تجاوز تنها علل فرهنگی ندارد و ویژگی‌های جنسی مردان نیز در وقوع آن نقش دارد^۲. به جرم استناد به تربیت و طبیعت، به جای تربیت تنها، این نویسندگان مورد عتاب و خطاب مطبوعات قرار گرفته‌اند، و حتا در کنگره شماتت شده‌اند. سرنوشت سایر افرادی که چنین دیدگاه‌هایی را بیان کرده‌اند نیز سانسور، توییح و تهدید به محاکمه‌ی قضایی بوده است^۳.

شاید این نگرش که طبیعت و تربیت بخش‌هایی از ذهن را در تعامل با یکدیگر شکل می‌دهند اشتباه باشد اما، اکنون که هزاران سال از صورت‌بندی اولیه‌ی آن می‌گذرد، دیگر پادروها نیست، گرچه از نقد نیز مبرا نیست. در بحث پیرامون رفتار و افکار، این احتمال که شاید وراثت هم نقشی ایفا کند، هنوز بسیاری را حیرت‌زده می‌کند. به باور این عده، تصدیق ذات بشر هم‌ارز حمایت از تبعیض نژادی و جنسیتی، جنگ، طمع، کشتار، هیچ‌انگاری، مواضع سیاسی منفعل و بی‌توجهی به حقوق کودکان و محرومان است. با هرگونه ادعایی در مورد وجود ساختارهای ذاتی در ذهن انسان چنان برخورد می‌شود انگار بحث اساساً بر سر درستی و نادرستی یک فرضیه نیست، بلکه بر سر اخلاقی بودن یک طرز فکر است.

مباحث این کتاب پیرامون جوانب اخلاقی، عاطفی و سیاسی مفهوم ذات بشر در زندگی امروز است. من ریشه‌های تاریخی هراس از ذات بشر را بررسی و در این ضمن تلاش خواهم کرد در باب پیامدهای اخلاقی و سیاسی این مفهوم گره‌گشا باشم. هیچ کتابی که به ذات بشر پردازد نمی‌تواند از جنجال به دور باشد، اما من عمدی نداشته‌ام که این کتاب، آن‌گونه که پشت جلدها می‌نویسند، «جنجالی» از آب درآید. من، برخلاف باور بسیاری، در صدد آن نیستم که در مقابل مواضع تربیت‌محور افراطی، از یک موضع طبیعت‌محور افراطی حمایت کنم تا به این طریق تعادل را برقرار کرده باشم. در برخی موارد، یک دیدگاه محیط‌گرای افراطی درست است: یک مثال زبانی است که با آن سخن می‌گویید. یک مثال دیگر، تفاوت نمره‌ی اقلیت‌ها در تست‌های مختلف است. در موارد دیگر، مانند برخی اختلالات عصبی ارثی، یک تبیین ذات‌گرای افراطی درست است. اما در غالب موارد، تبیین درست حاصل برهم‌کنش پیچیده‌ای میان وراثت و محیط است: فرهنگ اوجب واجبات است، اما اگر توانایی‌های ذهنی‌ای که پیش‌نیاز فراگیری خود فرهنگ هستند نادیده گرفته شوند، دیگر از فرهنگ چه کاری برمی‌آید؟ نمی‌خواهم در این کتاب استدلال کنم که ژن‌ها همه‌کاره هستند و فرهنگ هیچ‌کاره - هیچ‌کس این‌طور فکر نمی‌کند - بلکه می‌خواهم پرسش‌ها را یک دیدگاه افراطی (که فرهنگ را همه‌کاره می‌داند) اغلب میانه‌رو فرض می‌شود، و یک دیدگاه میانه‌رو افراطی.

دیگر آن‌که تصدیق ذات بشر آن پیامدهای سیاسی‌ای را به همراه ندارد که پشت عده‌ای را می‌لرزاند به عنوان نمونه، کسی را وادار به دست شستن از فمینیسم، تأیید نابرابری و خشونت جاری در جهان یا موهومی خواندن اخلاقیات نمی‌کند. در غالب موارد، تلاش خواهم کرد تا از سیاست‌گذاری‌های به‌خصوصی حمایت نکنم و در راستای اهداف جناح چپ یا راست سیاسی گام برندارم. از دید من، در حوزه‌ی سیاست‌گذاری ارزش‌هایی در حال رقابت با یکدیگرند، و قریب به اتفاق مناقشات سیاست‌گذاری در واقع بده‌بستان‌هایی میان این ارزش‌هاست. علم، اگرچه صلاحیت صورت‌بندی چنین بده‌بستان‌هایی را دارد، اما از حکم دادن در

i. The Nurture Assumption by Judith Rich Harris

ii. A Natural History of Rape by Randy Thornhill and Craig Palmer

موردشان عاجز است. قصد کرده‌ام نشان دهم که چرا بسیاری از این بده‌بستان‌ها ریشه در ذات بشر دارند، و امیدوارم بتوانم، ضمن شفاف‌سازی، زمینه‌ی آن‌ها را فراهم کنم که تصمیمات جمعی ما، هرچه که باشند، آگاهانه‌تر باشند. اگر در هیأت وکیل مدافع حاضر شده‌ام، موکلانم آن دسته از یافته‌های علوم ذات بشر هستند که در مباحثات مدرن در باب مسائل انسان نادیده گرفته و یا توقیف شده‌اند.

این پرسش پیش می‌آید که برون‌رفت از این وضعیت چه اهمیتی دارد؟ پاسخ آن است که کتمان ذات بشر حتا از شرم و حیای انگلستان ویکتوریایی درباره‌ی مسائل جنسی هم فراتر رفته است: مطالعات علمی و دانشگاهی، مباحثات عمومی و زندگی روزمره، همه را تحریف کرده است. اگر منطبق دانان هشدار می‌دهند که **هتا یک تناقض می‌تواند در مجموعه‌ی گزاره‌های ما نتایج کاذب بپراکند، تصور کنید جزمیتی که حاضر شده** **مقابل علم و عقل سلیم بایستد و ذات بشر را انکار کند چه عواقبی در پی خواهد داشت.**

یکی آن‌که دکترین لوح سپید مطالعه‌ی انسان، و تصمیمات خصوصی و همگانی مرتبط با آن، را مخدوش کرده است. به عنوان نمونه، بسیاری از سیاست‌های والدی‌گری، بر مبنای مطالعاتی استوار است که به یک همبستگی خشک و خالی میان رفتار والدین و فرزندان بسنده می‌کنند. پدر و مادر بامحبت فرزندی سرشار از اعتماد به نفس خواهند داشت، پدر و مادر مقتدر (نه زیادی سخت‌گیر و نه زیادی آسان‌گیر) فرزندی خوش‌رفتار خواهند داشت، پدر و مادری که با فرزند خود بیشتر صحبت کنند فرزندی با مهارت‌های زبانی بهتر خواهند داشت، و به همین منوال. همه حکم صادر می‌کنند که برای تربیت هرچه بهتر فرزند، پدر و مادر **بایستی بامحبت، مقتدر و پرحرف باشند** و اگر فرزندان خوب بار نیامدند بایستی والدین را سرزنش کرد اما این **نتایج بر این باور استوارند که فرزند لوحی سپید است.** مگر فراموش کرده‌ایم که پدر و مادر، افزون بر محیط خانه، ژن‌های فرزندان‌شان را نیز فراهم می‌کنند؟ همبستگی میان رفتار والدین و فرزند ممکن است به آن **مخاطر باشد که همان ژن‌هایی که والدین را بامحبت، مقتدر و پرحرف ساخته، به فرزندشان اعتماد به نفس، رفتار پسندیده و فصاحت کلام بخشیده است.** مادامی که همین مطالعات با فرزندخوانده‌ها (که تنها محیط و نه ژن را از پدر و مادر می‌گیرند) تکرار نشده است، داده‌های حاصل ممکن است معلول علل صرفاً ژنتیکی، صرفاً محیطی و یا حالتی بینابینی باشد. با این وجود، تقریباً از تمامی پژوهش‌های انجام‌شده این موضع افراطی **برون می‌تراود که تربیت همه‌کاره است.**

تابو انگاشتن ذات بشر نه تنها پژوهش بلکه بحث در این باره را نیز تکفیر کرده است. برخی نویسندگان **آن‌چنان کمر به سانسور آن بسته‌اند که دیگر نه به منطق پایبندند و نه به ادب.** ابتدایی‌ترین تمایزها - میان «برخی» و «همه»، «احتمالی» و «قطعی»، «هست» و «باید» - مشتاقانه برچیده شده‌اند تا خواننده دکترین ذات بشر را **افراطی پنداشته و از آن اعلام برائت کند.** جوسازی‌های سیاسی و نزاع‌های شخصی عموماً جایگزین تحلیل آرا شده‌اند. **سم‌پاشی در فضای روشنفکری مانع واکاوی اضطراری‌ترین مباحث ذات بشر شده، آن هم درست در بزنگاهی که یافته‌های علمی تازه، بحث و شفاف‌سازی در این باره را ضرورتی بی‌سابقه می‌بخشد.**

اما نفی ذات بشر از محافل دانشگاهی فراتر رفته و منجر به بروز شکاف میان جریان روشنفکری و عقل سلیم شده است. من نخست زمانی به فکر نگارش این کتاب افتادم که در صدد برآمدن کلکسیون‌ی از ادعاهای **شگفت‌آور صاحب‌نظران و اندیشه‌گران اجتماعی پیرامون انعطاف‌پذیری انسان را جمع‌آوری کنم؛** اگر **پسر بچه‌ها دعوا می‌کنند برای آن است که به دعوا تشویق شده‌اند؛** اگر کودکان شیرینی دوست دارند برای آن **است که والدین آن‌ها از شیرینی به عنوان پاداش خوردن سبزی‌جات استفاده می‌کنند؛** اگر نوجوانان بر سر **مسائل ظاهری و مد روز رقابت می‌کنند برای آن است که در کودکی و سال‌های اول مدرسه به این قسم**